

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت  
دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۳۸۸

Research Journal of Islamic Philosophy and  
Theology of Shahid Beheshti University

## ارزش‌شناسی در فلسفه ارسطو

دکتر مجید اکبری\*  
سید محمد حسینی\*\*

### چکیده

در این مقاله سعی بر آن است با قضاوت فلسفه ارسطویی به ارزش‌شناسی در فلسفه ارسطویی پرداخت. به همین جهت پس از اثبات ارزش‌شناسی به‌عنوان نوعی معرفت، به رابطه بین آن با دو حوزه دیگر معرفت، یعنی وجودشناسی و معرفت‌شناسی پرداخته و نشان داده شده است که ارزش‌هایی مانند خیر و زیبایی همان علت غایی و علت صوری در تبیین ارزشی هر چیزی هستند و دست‌کم در طبیعت خیر و غایت هر چیزی، امری واقعی و در شیء حضور دارد، درحالی‌که ارزش‌هایی مانند زیبایی و فراخی، خوبی و بدی در نسبت وجود ما وجود دارند، در واقع، چنین ارزش‌هایی وجود عینی و مثالی ندارند. از نظر معرفت‌شناسی ارزش‌ها با علت صوری یعنی با صورت کلیه شناخته می‌شوند. همچنین ارزش‌شناسی ارسطو نشان می‌دهد که مفهوم غایت مفهومی بنیادین در فلسفه ارسطوست و می‌توان با آن انسجام نظام فلسفی ارسطو را نشان داد. یعنی ارسطو برای ارزش‌ها حیثیت وجودی و معرفتی قائل است و برای موجودات و معرفت‌ها و حتی برای خود ارزش‌ها مراتب قائل شده است، یعنی هر چیزی در سلسله مراتب ارج‌گذاری قرار می‌گیرد و این ریشه در مفهوم غایت دارد. همچنین معلوم خواهد شد که ارسطو چه در مقام فیلسوف و چه در مقام ارج‌گذار

akbari@tpf-iau.ir  
sm.hosseini@dcf.ir

\* استادیار واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی  
\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی  
تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۲۰  
تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۵

فارغ از ارزشگذاری در وجودشناسی و معرفت‌شناسی نیست. با این رویکرد، بخش دوم این مقاله بر اساس همین مبنا نشان می‌دهد که غایت در اخلاق ارسطویی همان کمال مطلوبی است که آدمی سعادت را همچون فعالیت روحی منطبق بر عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل به انجام می‌رساند و در این کار با حاکمیت عقل بر اعمال نفس خود مراقب است و با ممارست و عادت فضیلت‌ها را چنان به انجام می‌رساند که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط و زیور تمام فضایل اخلاقی را با اعتماد به قابلیت‌های خود دارا گردد.

واژگان کلیدی: ارزش‌شناسی، ارزش‌شناسی ارسطو، خیر، غایت، سعادت و نیکبختی، نظریه حد وسط، کمال مطلوب.

#### مقدمه

به گمان بوخنسکی «آنچه نوعاً به زندگی تعیین می‌بخشد ارزشگذاری و ارزش‌هاست» (بوخنسکی، ص ۶۷). به‌راستی هنگامی که در مورد ارزش‌ها می‌اندیشیم بدین نتیجه می‌رسیم که ما همواره جهت‌های زندگی و تفکرمان را از داوری‌هایمان نسبت به ارزش‌ها تعیین می‌کنیم و آنچه برتر و بهتر است را بر سایر گزینه‌ها ترجیح می‌دهیم و همان را برمی‌گزینیم. از همین روست که مثلاً دست آخر در داوری‌هایمان نسبت به ایدئالیسم فلسفی، ناخشنود هستیم و در برابر، با اقبال بیشتر با رئالیسم فلسفی مواجه می‌شویم و با کمی توجه درمی‌یابیم که زندگی روزمره آدمی مملو از این گزینه‌هاست و از آنجا ضرورتاً محشون از ارزیابی‌ها و ترجیحات ما نسبت به آنهاست، همان‌طور که پاتنم اشاره کرده این موضوع کمتر مورد توجه قرار گرفته است (پاتنم، ص ۱۲۵).

همان‌طور که ژان وال تذکر داده است تا پیش از مارکس شلر، فیلسوفان به موضوع ارزش و ارزش‌شناسی آگاهانه نپرداخته‌اند، در واقع پس از شلر است که این موضوع جداگانه مطرح و نظریه‌پردازی شده است. همچنین در فلسفه عملی کانت مسئله ارزش به عنوان موضوعی خاص مطرح شده است. کانت تمام آنچه را که مورد میل و خواهش ماست دارای قدر و ارزش محدود و مشروط دانست و بر آن شد که تنها موجودات صاحب عقل و خرد دارای قدر و ارزش مطلق‌اند و آنان باید خود غایت، مراد و مطلوب

باشند. بدین ترتیب راه یافتن به قلمرو غایت نه به وسیله عقل نظری بلکه تنها از طریق عقل عملی و نیوشیدن ندای وجدان و فرمانبرداری از اوامر آن ممکن است (وال، ص ۶۶۹).

موضوع ارزش‌شناسی به‌ویژه با سه امر مهم به طور جدی در قرن نوزدهم باعث اهمیت تصور ارزش و ارزش‌شناسی شده است: اولاً لوتز از پیروان کانت برای تصور ارزش مقام بسیاری قائل شد، ثانیاً نظریه اقتصاددانان در باره ارزش و تولید، زمینه بیشتری را برای این موضوع به‌وجود آورد و در نهایت می‌توان از نیچه به‌عنوان فیلسوفی که برای ارزش‌های متعدد خصوصاً ارزش‌های انسان نگاهی خاص قائل بود و به‌طور خلاصه نوعی دیگرگونی در ارزش‌ها به‌وجود آورد و موجب انتقال ارزش‌ها شد توجه ویژه مبذول داشت. نظریه ارزش ابتدا بیشتر تحت تأثیر ملاحظات اقتصادی بسط و گسترش یافت، ولی سپس با ملاحظات تاریخی همراه شد و این موضوع مؤید نظریه نسبت ارزش‌ها گردید. در این ملاحظات بود که فراتزبرنتانو به نسبت ارزش‌ها تأکید کرد، درحالی‌که مارکس شلر خصوصیت مطلق تصور ارزش‌ها را مورد توجه و تأیید قرار داد (همان، ص ۶۷۱).

ارزش‌شناسی<sup>۱</sup> نزد ارسطو به عنوان موضوعی جداگانه مورد مشاهده و دقت و تأمل منظم و مدون قرار نگرفته است. در این نوشته سعی بر آن است که با قضاوت ارسطویی به این موضوع پرداخته شود. از آنجایی که فلسفه ارسطو نسبتی عمیق با وجودشناسی<sup>۲</sup> دارد پس از اثبات ارزش‌شناسی به عنوان نوعی معرفت، بخش مهمی از این مقاله به بررسی رابطه بین ارزش‌شناسی با وجودشناسی و معرفت‌شناسی پرداخته است و در بخش اول این مقاله مباحثی تحت عنوان وجودشناسی و معرفت‌شناسی ارزش‌ها و همچنین ارزش‌شناسی در حوزه وجودشناسی و معرفت‌شناسی بررسی شده است. در این بخش این گفته ارسطو در *متافیزیک* (ترجمه لطفی تبریزی، الف ۱۰۱۳) که «هم طبیعت شیء مبدأ است... و هم علت غایی: زیرا خیر و زیبایی هم مبدأ شناخت بسیاری از اشیاست و هم مبدأ حرکت آنها» محور بحث قرار می‌گیرد و به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا باید در فلسفه ارسطویی بین ارزش‌هایی نظیر خیر و زیبایی از یک سو و غایت و صورت، از سوی دیگر تمایز قائل شد و نشان داده می‌شود که خیر و زیبایی به نوعی علت غایی و صورتی در تبیین ارزشی هر چیزی خواهد بود و دست کم در طبیعت خیر و غایت هر چیزی، امری واقعی و در خود آن شیء حضور دارد و درحالی‌که ارزش‌هایی مانند زیبایی و فراخی، خوبی و

بدی در نسبت وجود ما وجود دارند و در واقع در فلسفه ارسطویی برای این ارزش‌ها و امر اخلاقی مثال(ایده) اخلاقی و عینیت افلاطونی وجود ندارد. در ادامه از نظر معرفت‌شناسی نشان خواهیم داد که ارزش‌ها با علت صوری یعنی با صورت کلیه اشیا یا به اعتباری به صورت آنها شناخته می‌شوند. در بخش دوم این نوشته تلاش شده ارزش در فلسفه ارسطو را با محور قرار دادن اخلاق به عنوان یکی از عمومی‌ترین و مهم‌ترین ارزش‌ها بررسی نمود و در نهایت نشان داده خواهد شد که کمال مطلوب ارسطو در اخلاق کسی است که سعادت و نیکبختی را همچون فعالیت روحی منطبق بر عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل به انجام رساند و در این کار با حاکمیت عقل بر اعمال نفس خود مراقبت نماید و نشان می‌دهد که ارسطو در ارزش‌شناسی توصیه گراست و با «ممارست و عادت» فضیلت‌ها را چنان انجام رساند که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط و زیور تمام فضایل اخلاقی را با «اعتماد به قابلیت‌های خود دارا گردد».

#### تعریف ارزش‌شناسی

اگر بپذیریم هر علم به موضوع آن علم تعریف شود نه به هدف آن(جوادی آملی، ص ۹۰-۱۱۰)، ارزش‌شناسی را که گاه به جای آن از اصطلاح علم ارزش<sup>۳</sup> استفاده می‌شود باید علمی در باره ارزش‌ها دانست. به‌طور کلی می‌توان ارزش‌شناسی را در دو بخش عمده مطالعه و بررسی کرد. نخست مباحث و مسائلی که باید به‌طور کلی مورد مطالعه و بررسی قرار داد که این بخش از ارزش‌شناسی را می‌توان ارزش‌شناسی به معنای عام نامید و آن را باید علمی در باره ارزش‌ها دانست و عمده‌ترین مسائل آن شامل چیستی و ماهیت ارزش‌ها، انواع ارزش‌ها و مناط اعتبار ارزش‌هاست.

در فلسفه سنتی همواره تمام مسائل فلسفی ذیل سه دسته مسائل اساسی مطرح می‌شوند که عبارت‌اند از: مسائل مربوط به وجود که موضوع علم مابعدالطبیعه(وجودشناسی) است؛ دوم، مسائلی که مربوط به شناخت و معرفت ماست که موضوع علم شناخت‌شناسی(علم المعرفه، معرفت‌شناسی)<sup>۴</sup> است و سرانجام مسائل مرتبط با امور متعالی که موضوعاتی در باره خدا، اثبات خدا و صفات اوست. لیکن با دقت نظر می‌توان این سه دسته موضوعات را بدین ترتیب که رئوس مسائل و نظریه‌های فلسفی، نظریه‌هایی در باب

وجود، یا مسائل و نظریه‌هایی در باب شناخت و دست‌آخر مسائل و نظریه‌هایی در باب ارزش است، صورت‌بندی نمود. در واقع جهان، انسان و امور استحضانی سه موضوعی هستند که همواره مورد مباحث فلسفی‌اند، چه به لحاظ نظریه معرفت، چه به لحاظ نظریه وجود، چه به لحاظ نظریه ارزش. بدین ترتیب جهان و هر آنچه در آن است، انسان و عوالم انسانی، امور متعالی همچون وجود متعالی خدا، فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی، سیاست و امر سیاسی، اثر هنری و امر زیبا(یا زشت)، دین و امور معنوی به مثابه وجودی که به نحوی از انحاء وجود دارند همواره مورد مطالعه مباحث فلسفی‌اند.

ارزش‌شناسی با دو بخش دیگر - یعنی وجودشناسی و شناخت‌شناسی - دارای یک نسبت و رابطه است. در واقع هویات و هستومندهای<sup>۵</sup> ارزش‌ها و همچنین شناخت برای ما به نحوی از انحاء وجود دارند و آن علمی که عهده‌دار مطالعه و پژوهش آنهاست علم وجودشناسی است. ما هستی و ارزش‌ها را می‌شناسیم و نسبت به آنها معرفت داریم و علمی که عهده‌دار بحث پیرامون این معرفت است، شناخت‌شناسی یا علم المعرفه است و مطابق با این طرز نگرش هستی‌ها و معرفت ما دارای ارزش و اعتبارند، یعنی برخی شناسایی‌ها و نظریه‌ها درست و معتبرند و برخی نادرست و نامعتبر، برخی وجودها برتر از وجودهای دیگرند و برخی فروتر از برخی دیگر، به‌طور نمونه در سنت فلسفه ارسطویی وجود بالفعل برتر از وجود بالقوه و وجود علت برتر از وجود معلول است. بدین ترتیب علمی که عهده‌دار پژوهش ارزش و اعتبار آنهاست همانا علم ارزش‌شناسی است. از این‌رو می‌توان به اجمال ارزش‌شناسی به معنای عام را علمی یا معرفتی در باره سرشت و ماهیت ارزش‌ها و نسبت و رابطه آن با وجودشناسی و شناخت‌شناسی دانست.

همچنین با عنایت به اینکه در معرفت‌شناسی اصطلاحاتی نظیر «معرفت‌علمی» و «معرفت‌شناسی علمی»، معرفت دینی» و «معرفت‌شناسی دینی» داریم به همان نسبت می‌توانیم در ارزش‌شناسی از اصطلاحاتی همانند «ارزش‌های هنری» و «ارزش‌شناسی امر زیبا» یا «زیبایی‌شناسی»، «ارزش‌های اخلاقی» و «ارزش‌شناسی اخلاق» یا علم اخلاق نام ببریم. همان‌طور که ملاحظه می‌شود ارزش‌شناسی در معنای خاص آن دارای شعب بسیاری نظیر زیباشناسی یا علمی که در باره زشتی و زیبایی و هنرهای زیباست، علم اخلاق یا علمی که در باره ارزش‌های اخلاقی، باید‌ها و نبایدها، دین‌شناسی یا علم مطالعه ارزش‌های غایی

زندگی همچون یک کل و اقتصاد، علمی در باره ارزش‌های مالی و در ارتباط و نسبتش با تولید، توزیع و مصرف اجناس و تولید ثروت و غنی‌تر شدن آن جامعه است و از جمله علم تاریخ، علم جامعه‌شناسی، روان‌شناسی ارزش‌هایی را مورد مطالعه قرار می‌دهند، یعنی به نوعی هر چیزی دارای جنبه‌های خوبی یا خیر، زشتی یا بدی است و از این منظر هر علمی به نوعی ارزش‌شناسی ارزش‌های موضوعی علم خودش است و از همین جهت باید گفت ارزش‌شناسی بسیار حایز اهمیت است، زیرا تمامی علوم از این منظر بدان نیازمند است. بوخنسکی تذکر داده است «آن‌گاه که سخن بر سر ارزش‌هاست، در ساحت معنوی و روحی دست‌کم سه دسته از ارزش‌ها به‌طور خاص مطرح می‌شود: ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌های زیباشناختی و ارزش‌های دینی. از همه این ارزش‌ها شناخته‌تر ارزش‌های اخلاقی است که ویژگی آنها امر به عمل (امر معطوف به عمل) است. این ارزش‌ها همواره در بردارنده باید-کرد است نه باید بود که در ارزش‌های دیگر مطرح هست. ارزش‌های زیباشناختی، ارزش‌هایی همچون زیبا، زشت، فاخر، ناهموار، همایون، لطیف و ظریف والا و امثالهم نیز تا حدودی شناخته شده‌اند، مثلاً اگر ساختمان زیبایی ببینیم به این موضوع هم توجه می‌کنیم که آن ساختمان می‌توانست طور دیگری باشد یعنی مقوله چنان باید بود و آن همان حس استحسانی است که از نگرش زیباشناسانه ما برمی‌خیزد و دست‌کم به واسطه ندایی که به وجدان ما راه پیدا می‌کند، سرانجام ارزش‌های دینی که نه از ارزش‌های اخلاقی است و نه ارزش‌های هنری و با این همه، وجدان و درون ایمانیان و متدینین به خوبی درک می‌شود و تحلیل این ارزش‌ها به غایت دشوار است. قدر مسلم این است که این ارزش‌ها در درون مردمان مؤمن احساساتی آمیخته از خوف و رجاء بر می‌انگیزد، چیزی از جنس تسلیم و تفویض به همراه انبوهی از واکنش‌های اخلاقی و زیباشناختی. با این همه ارزش‌های دینی را نه می‌توان از ارزش‌های اخلاقی به شمار آورد و نه از ارزش‌های زیباشناختی» (بوخنسکی، ص ۷۳، با کمی تغییر). این مسائل با بخش دوم مباحث و مسائل ارزش‌شناسی مرتبط است یعنی موضوعات خاص ارزش‌ها مانند ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌های هنری، اقتصادی و غیره که همچون ابزار حیاتی در فهم انتقاد شخصی و فردی، ملی و حتی جهانی مطرح می‌شود. در این قسمت از

ارزش‌شناسی با مسائلی روبه‌روست که در بارهٔ راه‌حل‌های بحرانی مسائل ارزشی مطالعه و تحقیق می‌کند.

در پایان شایسته است دانسته شود که در نظر اول برخی از علوم شاید مرتبط با ارزش‌شناسی دانسته نشوند لیکن دست‌کم هر علمی مثل فیزیک و شیمی با مسائلی روبه‌روست که آن را نیازمند به ارزش‌شناسی می‌کند. به‌طور مثال، فیزیک و شیمی در بارهٔ مسائل، موضوعات و حالات چیزهایی تحقیق و بررسی می‌کند که با موفقیت یا شکست مواجه می‌شوند و شاید بتوان گفت هر علمی معمولاً با این پرسش روبه‌روست که مسائلیش چقدر اصیل است، چقدر شفاف و چقدر واضح درک شده است و به همین نسبت به چه میزان قابل اثبات است. اینها مثال‌هایی هستند که عمیقاً با ارزش در ارتباط‌اند. همچنین هر دانشمندی دارای حالات عملی نظیر حس کنجکاوی، ذکاوت، رضایتمندی یا حس رغبت برای دلیل آوردن و تجربه نمودن آزمایشات و یا رغبت جهت به تعلیق گذاشتن یک حکم تا حصول نتایج آزمایشات و داده‌های قابل وثوق است. هر یک از این موارد را می‌توان مشخصهٔ خوب حالات علمی دانست و یا صفات علمی که داشتنش بهتر از نداشتن آن است. در واقع داشتن آن برای یک علم امری مثبت، ضروری و حیاتی است. در واقع همهٔ این مسائل با ارزش‌شناسی در ارتباط هستند.

بدین قرار می‌توان نتیجه گرفت هر چیزی از آن جهت که دارای وجود است و می‌تواند موضوع مورد مطالعهٔ مابعدالطبیعه قرار بگیرد و همچنین تمامی معرفت ما نسبت به هر چیزی می‌تواند موضوع معرفت‌شناسی واقع شود، به‌همان نسبت تمام مسائل از عمومی‌ترین مسائل روزمره تا عمیق‌ترین مسائل فلسفی در قلمرو بحث ارزش‌شناسی قابل طرح و بررسی است.

#### ارزش‌شناسی در فلسفه ارسطو

قبل از اثبات ارزش‌شناسی در نزد ارسطو بهتر است چند نمونه از ارزش‌گذاری‌های ارسطو را از باب شاهد نمونه ارائه نمایم. ارسطو در بارهٔ مطلوب بودن شناختن علل و مبادی می‌گوید: «شناختن مبادی نخستین و علل، مطلوب‌تر از شناختن همهٔ موضوعات دیگر است زیرا همهٔ موضوعات دیگر از اینها و از طریق اینها شناخته می‌شود» (ارسطو، متافیزیک،

ترجمه لطفی تبریزی، کتاب اول، فصل دوم، ب ۹۸۲) و «برترین علوم که باید بر همه علوم فرودست فرمان براند علمی است که می‌داند که هر چیز چرا و برای چه باید انجام گیرد (و این برای چه) غایت، نیکی و خیر آن چیز و به طور کلی خیر اعلی در کل طبیعت است... زیرا نیک (خیر)، یعنی غایت، خود یکی از علل است» (همانجا). ارسطو در کتاب فن شعر در مقایسه هومر با سایر شعرا می‌گوید: «هومر بر نوع جدی و عالی شعر، گوینده‌ای توانا بود، نه فقط در فخامت و زیبایی شعر سرآمد شاعران شد، بلکه از این حیث که آثار خویش را قوت و تأثیری از آن‌گونه که شایسته درام است می‌بخشید، بر سایر شاعران مزیت داشت» (همو، کتاب فن شعر، ص ۱۱۸) و همچنین این گفته او که «شعر فلسفی‌تر از تاریخ است و مقامش بالاتر از آن است، زیرا شعر بیشتر حکایت از امور کلی دارد در صورتی که تاریخ از امری جزئی حکایت می‌کند» (همان، ص ۱۲۸). اینها نمونه‌ایی از ارزشگذاری‌های فلسفی و ادبی و ترجیحات اوست. نمونه دیگری از ارزشگذاری او بین فیلسوفان پیش از خود چنین است: «این متفکران (متفکران الیایی) را چنانکه گفتیم، باید در پژوهش کنونی به یک سو نهمیم، خواسته دو تن از آنها را که اندیشه‌شان بسیار ابتدایی است یعنی کسنوفانس و میلیسوس را، ولی چنین می‌نماید که پارمیندس برخی اوقات از روی بصیرتی بیشتر سخن گفته است» (همو، متافیزیک، ترجمه لطفی تبریزی، کتاب اول، ب ۹۸۶). نه تنها ارسطو بلکه هیچ متفکری از ارزشگذاری فارغ نیست و در اینجا می‌توان جایگاه و مکانیت ارزش‌شناسی و ارزش‌گذاری را در فلسفه ارسطو به خوبی مشاهده نمود و چه بسا که بتوان از داوری‌های ارسطو پی به نوع نگاه و نگرش ارزش‌شناسانه این فیلسوف برد.

#### اثبات ارزش‌شناسی همچون علم در فلسفه ارسطو

اولین قدم در ارزش‌شناسی ارسطو اثبات ارزش‌شناسی به‌عنوان یک علم است. در واقع، چون ارسطو خود جداگانه به این موضوع وارد نشده است و ما سعی می‌کنیم تا دریا بیم آیا با نظام فلسفی ارسطو و در جایگاه فلسفه ارسطویی می‌توانیم ارزش‌شناسی را اثبات نماییم؟ همان‌طور که استحضار دارید، با اینکه ارسطو وجودشناس است، پرسش از وجود برای او همان پرسش از موجود و از آنجا همان پرسش از جوهر است. بنابراین باید او را ماهیت‌شناس یا جوهرشناس دانست (همان، ب ۱۰۲۸). از همین رو، در این مقام اولین



پرسش از منظر فلسفه ارسطویی پرسش از چیستی علم ارزش یا چیستی ارزش‌شناسی به معنای عام است.

نزد ارسطو به یک نحو ماهیت هر چیزی به تعریف و تئوری آن باز می‌گردد یعنی، تئوری و تعریف هر چیزی بیان‌کننده ذات و ذاتیات هر چیزی است و از همانجا بیان‌کننده صورت هر چیزی است. بدین لحاظ می‌توان گفت اگر هر چیزی به نحوی از انحاء از وجود حظی داشته باشد دارای چیستی و ماهیت است. به‌طور نمونه ارسطو در فن شعر در تعریف تراژدی می‌گوید: «اکنون سخن در باب تراژدی است و تعریف جوهر و ماهیت آن را از آنچه قبلاً گفتیم بیرون می‌آوریم» (همو، *اخلاق نیکوماخس*، ص ۱۲۱). برای ارسطو وجود در معنای اصلی‌اش همان جوهر یا ماهیت هر چیزی است. پس ارزش‌هایی نظیر خیر، زیبایی، تدبیر، سعادت و نیکبختی به نحوی از انحاء وجود دارند، زیرا دارای جوهر و ماهیت‌اند. اگر از یاد نبرده باشیم یکی از شناخته شده‌ترین بخش‌های *متافیزیک* ارسطو این موضوع را چنین مطرح کرده است: «مسئله‌ای که همیشه معلق و محل تردید بوده است یعنی اینکه موجود چیست؟ در حقیقت به این پرسش که جوهر چیست؟ باز می‌گردد» (همو، *متافیزیک*، ترجمه لطفی تبریزی، ب ۱۰۲۸). «بنابراین هر وجودی به هیچ وجه با ماهیتش تفاوت ندارد و ماهیت هر چیزی را جوهر آن چیز خوانند» (همان، ب ۱۰۲۹).

با توجه به اینکه در سنت فلسفه اسلامی و فلسفه مشاء و در نزد بسیاری از حکما و فیلسوفان مسلمان تعریف هر علم به موضوع آن برمی‌گردد، هر چند برخی از فلاسفه تعریف هر علم را هدف آن علم دانسته‌اند و آن را در تعریف هر علم مدخلیت داده‌اند. با وجود این از نظر دسته اول فلاسفه هر علمی دارای موضوع خاصی است و اثبات موضوع واحد برای هر علم از راه وحدت آن مقدور است، لیکن هدف برای وحدت موضوع کافی نیست، بدین ترتیب اثبات موضوع برای هر علم از طریق وحدت بین موضوع علم و مسائل آن در تبیین و تعریف هر علم کافی است. ارسطو هم، تعریف هر علم را به موضوع آن علم ارجاع داده است و معتقد است وحدت موضوع است که به وحدت تعریف هر علم منجر می‌شود. به نظر ارسطو موضوع هر علمی هر چند در معانی مختلف به کار می‌رود «ولی همه این معانی با [یک] مبدأ واحد نسبت دارد» (همان، ب ۱۰۰۳). اگر بخواهیم به‌طور تطبیقی

به موضوع علم ارزش‌شناسی پردازیم بهتر است آن را در مطابقت با وجودشناسی مطالعه کنیم.

ارسطو موضوع هر علم با مبدأ واحد را چنین توضیح می‌دهد: «همان گونه که همه چیزهایی که با سلامت نسبت دارند موضوعی واحدند، در همه موارد دیگر نیز این قاعده واحد جاری است، بنابراین روشن است که در همه چیزهای موجود نیز از آن جهت که موجودند، وظیفه علمی واحد است» (همان، کتاب چهارم، فصل دوم، ب ۱۰۰۳). بدین طریق ارسطو به‌خوبی به اثبات علم متافیزیک مبادرت نموده است. در ادامه ارسطو به موضوع متافیزیک می‌پردازد و ابتدا در باره "موضوع هر علم به‌طور کلی" می‌گوید: «نه تنها همه چیزهایی که مفهومی مشترک دارند، بلکه چیزهایی که طبیعتی مشترک نسبت [به هم] دارند موضوع یک علم‌اند، زیرا اینها نیز به یک معنا دارای مفهومی مشترک می‌باشند» (همان، ب ۱۰۰۳). پس تا اینجا معلوم می‌شود که در نزد ارسطو متافیزیک موضوع علم واحدی است و موضوع آن موجود ماهوموجود (همان، ترجمه خراسانی، الف ۱۰۰۳) است.

با عنایت به نوشته‌های ارسطو می‌توان نتیجه گرفت که موضوع ارزش‌شناسی به عنوان یک علم اولاً و بالذات همان ارزش است «و از آنجایی که همیشه علم در درجه اول به چیزی می‌پردازد که مقدم است و چیزهای دیگر وابسته به آن هستند و نام خود را از آن دارند» (همان، ترجمه لطفی تبریزی، ب ۱۰۰۳)، موضوع علم ارزش‌شناسی ارزش است و آنچه بدان وابسته است می‌تواند شامل موضوعاتی باشد که از ارزش انفعالات و حالات برمی‌خیزد و یا جریانی باشد که به‌سوی ارزشی رهسپار است یا دلیلی باشد برای درستی و نادرستی چیزی، اعتبار و عدم اعتبار چیزی و چیزهایی از این دست که جملگی در نسبت و رابطه با ارزش است (همان، ب ۱۰۰۳، با کمی تغییرات).

در فلسفه ارسطو همان‌طور که موجود دارای معانی متعددی است، در واقع مفاهیم این معانی به آن چیزها تعلق می‌گیرد و «چون موضوع علم فیلسوف، موجود به ماهوموجود است نه یکی از اجزای موجود و چون [اصطلاح] موجود معانی متعددی دارد نه یک معنا، پس به این نتیجه می‌رسیم که اگر مفاهیم این معانی تنها در نام مشترک باشند نه در چیزی که نسبت به همه آنها عام است، بررسی موجود وظیفه علمی واحد نخواهد بود، زیرا

اشیایی که تنها در نام مشترک باشند به جنسی واحد تعلق ندارند ولی اگر اصطلاح موجود به همه آن مفاهیم از جهت چیزی عام و مشترک اطلاق گردد، در این صورت بررسی موجود وظیفه علمی واحد است» (همان، کتاب یازدهم، الف ۱۰۶۱). مثال خود ارسطو در این باب اصطلاح «طب» و «سالم» است. مثلاً وقتی که همه یک بحث را طبی می‌نامیم و هم یک چاقو را طبی می‌نامیم از این جهت [است] که بحث مورد نظر با علم طب ارتباط دارد و چاقوی مورد نظر برای علم طب مفید است (همان، الف ۱۰۶۱). بعلاوه باید به یکی از با ارزش‌ترین نکات علم واحد از زبان ارسطو اشاره کنیم، مطابق نظر ارسطو همان‌طور که «بررسی متقابل‌ها وظیفه یک علم است» (همان، کتاب چهارم، الف ۱۰۰۴). هر چیزی دارای ضدی است پس اگر عدم، ضد موجود است و موجود بماهو موجود موضوع علم وجودشناسی است، عدم هم موضوع علم وجودشناسی خواهد بود. به همان نسبت اگر ارزش‌ها موضوع علم ارزش باشد، ضد آنها هم موضوع علم ارزش خواهد بود. به عنوان مثال اگر فضایل موضوع علم اخلاق است، رذایل هم در ذیل همان علم قرار می‌گیرند. به همین نسبت بررسی خوبی و بدی، زیبایی و زشتی، اعتبار و عدم اعتبار جزء وظایف علم ارزش‌شناسی است، «زیرا در هر دو مورد در واقع شیء واحد بررسی می‌شود که سلب یا عدم [چیزی]، سلب و عدم آن [چیز] است» (همان، الف ۱۰۰۴).

در ضمن، یکی از اساسی‌ترین بخش‌های متافیزیک ارسطو، فصل اول از کتاب چهارم، یعنی کتاب *گاما* است. این موضوع که «فلسفه اولی شناخت موجود است از آن جهت که موجود است یعنی علمی است که موجود را از آن جهت که موجود است (موجود به ماهو موجود) و اعراض را که بالذات به موجود تعلق دارد (اعراض ذاتی موجود را) بررسی می‌کند [...] هیچ یک از علوم دیگر موجود را کلیتاً به عنوان موجود بررسی نمی‌کند بلکه هر یک از آنها - مثلاً علم ریاضی - جزئی از موجود را جدا کرده و در باره اعراض این جزء به تحقیق می‌پردازد» (همان، کتاب چهارم، فصل اول، الف ۱۰۰۳). به‌طور تطبیقی ارزش‌شناسی علم ارزش به‌طور کلی است و هیچ علمی همچون ارزش‌شناسی (به معنای عام)، ارزش را کلیتاً بررسی نمی‌کند، سایر بخش‌های ارزش‌شناسی مانند علم اخلاق و زیبایی‌شناسی، قسمتی از ارزش‌ها را جدا کرده و تنها اعراضی که بالذات با آن ارزش خاص ارتباط و تعلق دارد (= اعراض ذاتی آن ارزش) را بررسی می‌کند. بدین ترتیب این

بخش از ارزش‌شناسی در فلسفه ارسطو را می‌توان ارزش‌شناسی به معنای خاص نزد ارسطو نامید. از همین قسم است جدا کردن ارزش‌های هنری مانند زشتی و زیبایی از ارزش به معنای کلی و بحث پیرامون عوارض ذاتی آن و نسبت و رابطه آن با سایر ارزش‌ها که زیبایی‌شناسی نامیده می‌شود و به همین ترتیب ارزش‌های سیاسی همچون تدبیر و قدرت در علم سیاست، ارزش‌های غایی و معنوی در دین‌شناسی و به همین نسبت در سایر بخش‌های دیگر این موضوع قابل مطرح می‌باشد.

#### وجودشناسی و معرفت‌شناسی ارزش‌ها

ارسطو در کتاب سوم *متافیزیک* به طرح مسائل دشوار مابعدالطبیعه در ذیل چهارده پرسش پرداخته است. پرسش چهارم ارسطو چنین است: «آیا باید گفت تنها جواهر محسوس وجود دارند، یا علاوه بر آنها جواهر دیگری هم هستند؟ و یا این جواهر دیگر همه از یک جنس‌اند؟ یا باید آنها را از اجناس مختلفی دانست» (همان، کتاب دوم، بتا، ب ۹۵۵). پر واضح است اساس این پرسش طرح انتقادهایی علیه نظام‌های فلسفی پیش از خود، به خصوص نظام فلسفی افلاطون و فیثاغوریان است که قائل به نظریه‌ای بودند که مطابق آن علت نخستین و مبادی اشیا را جواهر مفارق از ماده می‌دانستند. این پرسش که «چه ضرورتی هست بر اینکه علاوه بر اشیا محسوس و اشیا میانگین (موضوعات ریاضی) به دنبال اشیا دیگری بگردیم؟» (همان، کتاب سوم، فصل ششم، ب ۱۰۰۲) ناظر به همین انتقادات است. این پرسش در ادامه همان پرسشی است که ارسطو در کتاب چهارم *متافیزیک* بحثی راجع به آن آغاز کرده بود و می‌توان گفت تا پایان کتاب به عناوین مختلف به این پرسش بازمی‌گردد و با طرح آن از جنبه‌های مختلفی به آن پاسخ می‌دهد. این پرسش از این جهت به موضوع ارزش‌شناسی مرتبط است که اگر در پاسخ پرسش اینکه «آیا ارزش‌ها اموری موجود در جنب سایر اشیا هستند یا خیر؟»، یعنی این پرسش که «آیا ارزش‌هایی همچون نیک‌بختی و سعادت، فراخی و تنگی، زشت و زیبا، کمال و نقصان و چیزهایی از این دست، اموری در کنار سایر چیزهای موجودات هستند یا نه؟» در آن صورت ظاهراً باید به این پرسش پاسخی منفی دهیم، در حالی که به نظر می‌رسد ارسطو برای این روابط حظی از وجود قائل است.

به نظر می‌رسد یکی از مرتبط‌ترین فقرات کتاب *متافیزیک* در خصوص ارزش‌شناسی این گفتهٔ ارسطوست که «هم طبیعت شیء مبدأ است [...] و هم علت غایی: زیرا خیر و زیبایی هم مبدأ شناخت بسیاری از اشیاست و هم مبدأ حرکت آنها» (همان، ترجمهٔ لطفی تیریزی، کتاب پنجم، فصل اول، الف ۱۰۱۳). برآستی به چه اعتبار خیر و زیبایی مبدأ شناخت و مبدأ حرکت است؟ منظور ارسطو از طبیعت شیء آیا همان ماهیات و ذاتیات شیء است؟

به نظر می‌رسد در این فقره منظور ارسطو از طبیعت شیء ماهیت و ذاتیات آن است که در واقع شامل ماده و صورت شیء خواهد بود و در اینجا منظور از آن همان علت مادی و صوری است و همچنین اگر اینجا مبدأ را به علت و حرکت را به پیدایی<sup>۷</sup> و موجود شدن ترجمه و تفسیر نماییم در آن صورت می‌توانیم «مبدأ حرکت» را علت فاعلی بدانیم. بدین ترتیب ارسطو تمام علل رابعه را برای به‌وجود آمدن شیء برشمرده است، لیکن به نظر می‌رسد بیش از آنکه تأکید ارسطو بر علت وجودی اشیا باشد شامل چگونگی تبیین ارزشی آنهاست. در واقع تأکید بیشتر ارسطو معطوف به خیر به عنوان علت غایی و زیبایی به‌عنوان علت صوری به لحاظ تبیین ارزش‌شناسانهٔ هر چیزی است. بدین ترتیب همان‌طور که ارسطو از حیث مابعدالطبیعی به علت فاعلی و علت غایی به‌عنوان علت وجودی در موجود شدن شیء معتقد است، از حیث ارزش‌شناسی در توضیح و تبیین ارزشی یک شیء از خیر و زیبایی به‌عنوان علت صوری و غایی بهره‌جسته است. بنابراین خیر و زیبایی را می‌توان به عنوان واقعیاتی عجیب در علت غایی و صوری هر چیزی دانست.

ارائهٔ توضیحی برای این بخش خالی از فایده نیست. مطابق قرائت خانم پرفسور نوسباوم، علت در نزد ارسطو نحوی تبیین بودن موجود است (نوسباوم، ص ۶۹؛ مگی، ص ۷۸-۷۶) و به نظر می‌رسد تفسیر ارزش‌شناسانه از مفهوم غایت با این تفسیر دارای نوعی چالش و ناسازگاری است، زیرا مطابق نظر ارسطو غایت «عبارت است از آنچه یک شیء برای آن است» (*متافیزیک*، ترجمهٔ خراسانی، ب ۹۹۴) و غایت علی‌الاصول در خود طبیعت نیست، زیرا که فعلیت محض نمی‌تواند در طبیعت تحقق یابد و طبیعت ظرف اشیا با بالقوه است، یعنی طبیعت ظرف هر آن چیزی است که در معرض تغییر و شدن می‌باشد،

درحالی که از نظر ارزش شناختی غایت هر چیزی دست کم برای امور طبیعی در خود طبیعت است چرا که اگر برای ارسطو غایت هر شیء، کمال و نهایت آن و کمال هر چیزی خیر آن باشد، پس غایت هر چیزی همان خیر آن است، یعنی همان طور که شیء کامل آن است «که به غایت وجود خود - یعنی خیر- رسیده باشد» (همان، ترجمه لطفی تبریزی، کتاب پنجم، فصل شانزدهم، الف ۱۰۲۲) و «اگر غایت هر دانش و فنی و همچنین هر عمل و هر انتخابی یک خیر باشد. از این رو به حق، [می توان گفت] خیر غایت همه چیز [ی] است» (همان، ترجمه خراسانی، کتاب اول، فصل اول، الف ۱۰۹۴). بدین ترتیب در فلسفه ارسطو نباید بین خیر از یک سو و غایت از سوی دیگر تمایز قائل شد. در این طرز نگرش ارسطو می توان به نوعی تاثیر اندیشه های افلاطونی را در آراء و اندیشه های ارسطو مشاهده کرد.

دومین راهی که وجودشناسی ارزش ها را در فلسفه ارسطو تبیین می کند و بیان کننده این موضوع است بر خلاف نظر نوسباوم، خیر و غایت هر چیزی، امری واقعی در خود آن شیء حضور دارد. به طور نمونه غایت درخت سیب همان تنومندی و میوه های آن است و برای هسته سیب «درخت سیب شدن» غایت آن محسوب می شود. پس درخت سیب غایت و نهایت هسته سیب است و امری واقعی و در متن طبیعت به عنوان واقعی عینی حضور دارد. درحالی که ارزش هایی همچون سودمندی، فراخی و غیره به عنوان نمونه هایی از زیبایی آن درخت مفروض در نسبت و رابطه ای است که فاعل ارزشگذار آن را در نسبت با چیزی دیگر (در اینجا، مثلاً درخت سیب سودمند است و فراخ و پر بار است و زیبا و پرصلابت است) و در رابطه با اجزا و تناسب آن با هم می سنجد و بدان منتسب می کند. یعنی زیبایی، سودمندی، فراخی امری وجودی لیکن در نسبت با وجود ما دارند. بنابراین خیر و غایت امری واقعی و در خود شیء حضور دارد ولی زیبایی و هیئت زیبای هر شیء در نسبت با ما وجود دارند.

سومین رویکرد را می توان در ارتباط با وجودشناسی ارزش ها مطرح کرد و آن در نظر ارسطو در باره موجود به معنای صادق و لاجود به معنای کاذب است. ارسطو می گوید: «طبیعت موجود به معنای صادق و لاجود به معنای کاذب مبتنی بر پیوستگی و جدایی است. صادق و کاذب با هم مبتنی بر ترتیب دو قضیه متناقض هستند» (همان، ترجمه لطفی

تبریزی، کتاب ششم، فصل چهارم، ب ۱۰۲۷). مراد ارسطو از «به هم پیوستن» و «از هم گسستن» پیوستگی و گسستگی آنها در فکر است و اینکه آنها یکی پس از دیگری قرار ندارد، «زیرا صدق و کذب در نفس اشیا نیست یعنی چنین نیست که نیک فی نفسه صادق باشد و بد فی نفسه کاذب، بلکه در اندیشه چنین است» (همانجا). بدین قرار ارسطو «وجود به معنای صادق و کاذب» را از «وجود به معنای حقیقی» متمایز کرده است. بنابراین ارزش‌ها- به اعتبار سنت فلسفه اسلامی- دارای وجود ذهنی هستند و موجبات و مقتضیای وجودی آن فی حد ذاته در خود شیء نیست و اشیا فی نفسه دارای ارزش نیستند و چنین نیست که نیکی کردن چیزی در هر وضع و مقامی خوب و نیک باشد، یعنی خوب و نیک در خود شیء نیست، بلکه هر چیزی در نسبت و رابطه‌ای و بنا به فرض شرایطی خوب و زیباست. بدین ترتیب می‌توان گفت که نیکی و بدی هر چیزی در نسبت با فاعل ارزشگذار سنجیده می‌شود. این موضوع به‌خوبی در ارزش‌های اخلاقی در نزد ارسطو نمود پیدا می‌کند.

اما از نظر معرفت‌شناسی ارزش در فلسفه ارسطو می‌توان گفت چون از نظر ارسطو «شناختی نیست مگر در کلیات و تعین خارجی نیست مگر در جزئیات» (برن، ص ۱۲۲)، معرفت ما به اشیا از طریق کلیات صورت می‌بندد و موجود با وجود در جزئیات تعین و تشخیص می‌یابد. بدین ترتیب چون ارزش‌هایی نظیر زیبایی، فراخی و... دارای وجود ذهنی هستند و هر وجود ذهنی، هنگامی معلوم عالم است که در نفس عالم و در نزد عقل ادراک شود و مابازای معرفت ما به ارزش‌هایی چون زیبایی، سودمندی و فراخی درخت سیب به وجود موقت و یا به اعتبار خود ارسطو وجود غیرحقیقی آنها است، بنابراین وجود غیرحقیقی به تعینات جزئی درخت ارجاع می‌یابند.

همچنین این گفته ارسطو که «خیر و زیبایی هم مبدأ شناخت بسیاری از اشیاست و هم مبدأ حرکت آنها» در بحث شناخت‌شناسی به علت صوری اشاره دارد، چون علت صوری از آن حیث که علت صوری اشیاست و از جهت اینکه صورت به نوعی تقوم ذات و ذاتیات اشیاست و از آن حیث که این ذات کلیه ذاتی شیء را توصیف می‌کند و شناخت با کلیات صورت می‌پذیرد، بنابراین باید مبدأ شناسایی آنها باشد. بدین ترتیب هر چیزی از جمله ارزش‌ها، اگر دارای ماهیت هستند، بنابراین ذات و ذاتیات آنها با علت صوری آنها

قابل توصیف و شناسایی است و همان‌طور که گفته شد زیبایی علت صوری هر شیئی نزد ذهن فاعل ارزشگذار است، یعنی امری چون راستگویی از آن جهت که دارای ماهیتی است از جنس فضیلت که فصلی همچون راستی در آن ملحوظ است، بنابراین علت صوری آن صورت راستی و علت غایی آن خیر اعلی<sup>۸</sup> است و آن غایتی که برای هر موجودی «خیر» است و به نحوی کلی غایتی که «خیر اعلی» در تمام طبیعت است. پس خیر مبدأ شناخت و هم مبدأ حرکت برای ایجاد آن است، در واقع «خیر مبدأ انتخاب و عمل است. البته گاهی غایت در خود عمل است و برخی از آنها در آثار مترتب به آنها (همو، اخلاق نیکوماخس، کتاب اول، فصل اول، الف ۱۰۹۴).

#### ارزش‌شناسی وجود و شناسایی

ارسطو بین موجود بالذات و موجود بالعرض، موجود حقیقی و موجود غیرحقیقی، موجود بالفعل و موجود بالقوه، مقدم و مآخر واحد و کثیر وجود علت و وجود معلول تمایز گذاشته و این خود اساساً دلیلی است بر اینکه او بین دو دسته وجود ترجیح و رجحان قائل شده است.

در کتاب لامبدأ (Λ) ارسطو به نحوی دیگر و متفاوت از بخش چهارم از فصل اول کتاب متافیزیک سخن آغاز کرده است و اساساً از این طریق دو نوع متافیزیک را پیش روی ما می‌گذارد. این موضوع که به گزتابی‌هایی در فهم متافیزیک و فلسفه ارسطو منجر شده است، با تعریف جدیدی از وجودشناسی آغاز می‌شود. در تعریف اخیر، متافیزیک یا فلسفه اولی همچون «علم جوهر غیرمتحرک که هیچ مبدأ مشترکی با انواع دیگر ندارد تعریف می‌شود» (همو، متافیزیک، ترجمه لطفی تبریزی، کتاب دوازدهم، فصل اول، ب ۱۰۶۹). «این جوهر غیر متحرک ازلی، غیرمنقسم، بدون بُعد اولین محرکی است که حرکتش ازلی است و موجب هر گونه حرکت دیگری است. این جوهر بر اثر تماس با اشیای دیگر عمل می‌کند، امری مفارق از موجود محسوس است» (همان، فصل هفتم، ب ۱۰۷۳). «این جوهر غیر متحرک، فعل محض است، زیرا امر بالفعل متقدم، بالقوه و صورت است و بدون ماده و هر چیزی را به سبب جاذبه تصور کمال، به حرکت در می‌آورد، زیرا علت-غایی امور را به حرکت درمی‌آورد، به نحوی که معشوق عاشق



را» (گمپرتس، ص ۱۲۷۲). از اینجاست که وجود‌شناسی ارسطویی و از آنجا غایت‌راهی به الهیات می‌گشاید.

اولاً این‌گونه هستی‌یعنی محرک نامتحرک به عنوان مبدأیی واجد حیات خاص، مشابه کامل‌ترین حالاتی که در یک لحظه کوتاه زندگی به ما عطا می‌شود. بنابراین خدا واجد سعادت است که ازلاً و ابداً واجد آن است. خداوند عظیم‌تر و ستودنی‌تر است و حیات خاص خداست، زیرا تعقل یعنی حیات و خدا خود این فعل و فعلیت آن است و همین فعلیت بنفسه در خدا حیاتی است کامل و ازلی. از این‌روست که آنچه نمرده است و نمی‌میرد و زنده‌ازلی کامل است، اوست و او همان است که خدا می‌نامیم. از آنجایی که عقل الهی کامل است و نمی‌تواند به چیزی دیگر جز خود بیندیشد در نتیجه خدا، فکرِ فکر است و تمامی اینها صفات برتر و برترین صفات است که ارسطو به نوعی از هستی اطلاق کرده که اساساً ارزش‌ها برتر را با خود به همراه دارد. بدین قرار می‌توان گفت کمال تحقق هستی ارسطویی همان محرک نامتحرک است. ثانیاً اینکه او برای خیر و زیبایی به دلیل هرگونه شناخت و علت حرکت واقعی قائل شده است، نشان‌دهنده این است که او ملاک ارزش را اساساً ارزش‌ارزش‌ها یعنی خیر می‌داند و از همین جا معلوم است که رتبه و مکان ارزش‌های معرفتی هم برای او کاملاً رتبه‌بندی شده‌اند، زیرا او بین معرفت‌های کلی و معرفت‌های جزئی فرق قائل شده است و معرفت‌های کلی را دارای جایگاه بالاتری نسبت به معرفت‌های جزئی قرار داده است. همان‌طور که می‌گوید: «شناختن مبادی نخستین و علل، مطلوب‌تر از شناختن همه موضوعات دیگر است، زیرا همه موضوعات دیگر از اینها و از طریق اینها شناخته می‌شود» (متافیزیک، ترجمه لطفی تبریزی، کتاب اول، فصل دوم، ب ۹۸۲).

#### ارزش‌شناسی به معنای خاص در فلسفه ارسطو

ما در این بخش به شناخته‌ترین ارزش‌ها یعنی ارزش‌های اخلاقی خواهیم پرداخت. تصور ارزش اساساً خصوصیت مطلق بودن را داراست، در واقع ارزش‌ها به قلمرو غایات و امور متعالی و استحضانی تعلق دارند. ما در قلمرو ارزش‌های اخلاقی با آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد روبه‌رو هستیم. خصوصاً اگر به فلسفه ارسطو به عنوان یکی از استوارترین و

اساسی‌ترین نمونه‌های فلسفه‌های مبنای بنیادین که با عناصر مابعدالطبیعی قوام یافته است و در آن بین ارزش و واقعیت تمایزی بنیادین وجود دارد همچنان که باید بین ذات و صفات تمایزی بنیادین قائل شد که بدون ذات تصور صفات امکان پذیر نخواهد بود و علی‌القاعده ارزش‌ها در نظامی از ارزش‌ها به عنوان یک کل مطرح می‌شوند، در آن صورت ارزش‌ها همچون اصولی تغییر ناپذیر نگریسته می‌شوند و چون این ارزش‌ها در یک نظام و مجموعه‌ای هماهنگ و متناسب و دارای وحدت ساختار مطرح می‌شوند، بنابراین لازم است برای نیل به سعادت و نیکبختی به آن عمل شود. به همین دلیل نظام ارزش‌ها در فلسفه ارسطو و خصوصاً در اخلاق توصیه‌گرا خواهد بود (در بخش بعد به این توصیه‌ها اشاره خواهد شد). و در فن شعر و بلاغت هم شرایط بلیغ بودن و شاعرانه گفتن و شرایطی که یک شعر را از یک نوشته فلسفی متمایز می‌سازد را بیان کرده و بدان توصیه می‌کند. ارسطو همچنین شرایط لازم یک درام و تراژدی را بیان می‌دارد و آن را به استواری توصیف و توصیه می‌کند.

این توصیه‌گرایی امر معطوف به عمل است و این توصیف‌گرایی معطوف به شرایط چگونه باید بودن را ترسیم می‌کند. یعنی اینکه چگونه ارزش‌های موجود در تراژدی باید بتواند در درون مخاطب تزکیه درون و تطهیر باطن ایجاد نماید. ارسطو به ما می‌آموزد اگر زندگی باید به غایتی منجر شود این غایت چیست و ضرورتاً رسیدن به آن چگونه ممکن است؟ در اینجا است که می‌توان جایگاه و نقش نمایشنامه و تراژدی را در فرهنگ و تعلیم و تربیت یونانی مهم دانست و باید پذیرفت که در سرزمینی که هنر در جایگاه دین قرار می‌گیرد هنر وظیفه‌ادی مانند تصفیه درون افراد را هم برعهده دارد. بدین ترتیب می‌توان ارتباط اخلاق و هنر را در فلسفه ارسطو مورد توجه قرار داد. به هر حال مانند هر تفکر فلسفی سنتی فلسفه اخلاق ارسطو با ارزش‌های هنجاری همراهی می‌کند همان‌طور که ارزش‌های هنری او نیز از این موضوع مستثنا نیست.

### ارزش‌های اخلاقی و اخلاق

دانستن و فهمیدن برای نفس، دانستن و فهمیدن در مورد علمی است که موضوع دانستنی‌ترین چیزهاست و در نزد ارسطو برترین دانش‌ها دانشی است که آن را برای

خودش بجویم نه به علت آثار و نتایج آن مانند ثروت و شهرت، همین موضوع در ارزش‌ها نیز مطرح است. ارسطو پس از فرق گذاشتن بین غایت‌ها که برخی در خود اعمال‌اند و برخی از آنها آثاری هستند که از عمل به آنها پدید می‌آیند می‌گوید: «در ما غایتی هست که ما آن را برای خودش و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم و چنان نیست که هر چیزی را برای چیزی دیگر بخواهیم. پس روشن است که آن غایت خیر اعلی و بهترین [خیرها] است» (همان، کتاب اول، الف ۱۰۹۴). برای ارسطو هر چیزی دارای غایتی است، مثلاً «غایت دانش پزشکی، تندرستی است و غایت فن کشتی‌سازی، کشتی؛ غایت هنر لشگرکشی، پیروزی و غایت علم اقتصاد، ثروت و برخی غایت در خدمت برخی دیگرند، چنانکه غایت زین‌سازی و غایت، لگام‌سازی و سایر فنون در خدمت سوارکاری و همه این فنون در خدمت جنگ و جنگ و لشگرکشی در خدمت پیروزی است» (همانجا).

پرسش بسیار بنیادی در باره ارزش‌ها این است که پیش فرض‌ها و بنیاد ارزش‌ها چیستند؟ در نزد ارسطو چگونه؟ جواب این پرسش دشوار است و نظریات و رأی صاحب‌نظران بسیار متنوع. برخی بنیاد ارزش‌ها را «در نسبت بین انسان‌ها و چیزها» (بوخنسکی، ص ۷۶) می‌دانند و این تغییر تا جایی ادامه می‌یابد که به قوام انسان آسیب نرساند و از سوی دیگر می‌توان گفت «اگر قوام انسان طور دیگر بود آدمی زیباشناسی دیگر و اخلاقیات دیگری داشت» (همانجا). اما از دیدگاهی دیگر، از آنجایی که آدمی دارای یک قوام ثابت و پایدار است هرچند ممکن است برخی ارزش‌های عرفی تغییر کنند ولیکن بنیاد ارزش‌ها مانند تعریف خیر و غایت همچنان تغییر ناپذیر است. برای ارسطو ارزش‌ها در نسبتی که با غایات‌شان، یعنی با خیر اعلی دارند دریافت و فهمیده می‌شوند. یعنی فعل اخلاقی و زیبایی هرچند در زمینه و بافت فرهنگ‌ها مختلف می‌تواند تغییر کند و ارزش‌های اخلاقی و عرفی را به وجود آورند ولی ارزش‌های اخلاقی و زیبایی شناختی متناظر به جهان واقع و در نسبت‌شان با حالات غایی‌شان شناخته می‌شوند.

ارسطو در مقدمه کتاب *اخلاق نیکوماخس* به بحث در باره چیزها می‌پردازد و غایتی را برای آنها در نظر می‌گیرد. او این غایات را به دو بخش تقسیم می‌کند. قسمتی که غایت‌اند و قسمتی دیگر وسیله‌ایی برای دستیابی به غایت و تمامی غایات تکاپوی جهت نیل به غایت

زندگی، یعنی سعادت یا نیکبختی‌اند. برای ارسطو غایت زندگی یا خیراعلی (ادمونی، εὐδαιμονία) همان سعادت و نیکبختی است. در این راستا هرچند اختلاف عمیقی بین اینکه عدالت چیست و عمل عادلانه کدام است وجود دارد - طوری که اختلاف نظرها در این باره به این پرسش منجر شده است که آیا اصلاً این تمایزها مبتنی بر طبیعت فرد و از خود آنهاست یا صرفاً قراردادی است - با وجود این «از عوام الناس تا ذهن‌های تیزبین و نکته‌سنج در این نکته هم داستانند [که غایت زندگی، همان سعادت یا نیکبختی است]» (همو، اخلاق نیکوماخس، کتاب اول، فصل دوم، ب، ۱۰۹۵).

ارسطو سه نوع زندگی را از هم تمیز داده و آنها را عبارت از: زندگی توأم با لذت، زندگی سیاسی و زندگی مبتنی بر دقت نظر دانسته است. ارسطو زندگی از نوع اول را «حیوانی» و «برده‌وار» ارزیابی می‌کند و غایت زندگی از نوع زندگی سیاسی را «افتخار» تشخیص داده و نهایتاً زندگی از نوع دقت نظر را بر اساس غایتی تشریح می‌کند که از درون خود آن فرد، یعنی از خیراعلی می‌جوشد و نیازمند غایت خود از سوی دیگران نیست. فضیلت زندگی مبتنی بر دقت نظر هم افتخار هست و هم احترام و این فضیلت برتر از افتخار است. فضیلت و خیراعلی هنگامی چنین‌اند که پایدار باشد بدون وابستگی به عوامل خارجی، به‌همین دلیل برتر از افتخار است و حرمت آن چیز است که شخص به‌علت آن مورد تکریم واقع می‌شود. فضیلت باید به فعل بیرونی منجر شود. داشتن فضیلت یعنی عمل کردن منطبق با فضایل نه تنها داشتن آنها. خیر همواره غایت و هدف است و نه وسیله و به تنهایی به خود بسنده است و این خود بسندگی به تنهایی زندگی آدمی را خواستنی می‌کند و از همه تفاوت‌های آن رها می‌سازد و این خاص سعادت است. پس سعادت و نیکبختی در نزد ارسطو خاص انسان است و آن فعالیت روحی منطبق با عقل است و یا فعالیت روحی است مطابق با عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل. به نظر ارسطو عمل کردن منطبق با فضیلت مهم است نه صرفاً خود فضیلت و تنها کسانی که عمل نیک دارند و منطبق با فضایل زندگی و عمل می‌کنند از زیبایی و نیک (خیر) بهره‌مند می‌گردند نه صرف داشتن استعداد فضیلت. فضیلت در قرائت ارسطویی همان علت نیکبختی و سعادت است.

ارسطو در تبیین شرایط و توضیح شرایط لازم برای سعادت از آرمان‌گرایی پرهیز می‌کند و موضوع نیکبختی و سعادت را به نوعی در متن رایج زندگی و عرفی جستجو

می‌کند و از اینکه بگوید سعادت آدمی مستقل از اوضاع و احوال بیرونی است و نیکی درونی باید تنها در عمل بیرونی تجلی یابد به خود خجالت را روا نمی‌داند. ارسطو به «شرایط خارجی سعادت» و نیکبختی توجه نشان می‌دهد. مثلاً می‌گوید لازم است زندگی توأم با سعادت در مدت عمر کوتاه نباشد و شخص زندگی «کامل و تمامی» داشته باشد. ثانیاً شخص سعادت‌مند باید دارای مقداری متعادل از وسایل و اسباب زندگی و داشتن آن اندازه از مکنت باشد که ابزار عمل زیبا و شریف را مهیا نماید، هیچ کسی در تنها و بی‌کسی سعادت‌مند و خوشبخت نخواهد بود و خاصه شخص سعادت‌مند نباید دارای فرزند ناخلف باشد. به نظر ارسطو آدمی باید «ضربات فراوان و سنگین سرنوشت» را با شکیبایی تحمل کند که این شکیبایی نه از ابلهی بلکه از شرافت و بزرگ منشی حاصل آمده باشد.

ارسطو میان نیکی اخلاقی و نیکی عقلانی فرق قائل شده است از همان دست فرقی که ما بین شناختن چشم و اعمال چشم تمایز قائل هستیم. در نظر ارسطو حکومت عقل همان‌گونه که شرط اصلی نیکی عقلانی است شرط مهم و اساسی نیکی اخلاقی نیز هست. این موضوع با نظریه معرفت و فضیلت افلاطونی - سقراطی قرابت دارد، درضمن چنین می‌نماید که هر دوی این نوع نیکی ریشه در کارکرد و اعمال نفس دارد و در واقع در فلسفه ارسطویی اخلاق را به‌درستی باید توسط نفس و قوای آن را شناخت. نیکی عقلانی را در درجه اول از راه آموزش و تجربه به‌دست می‌آوریم و نیکی اخلاقی را باید از طریق تمرین و عادت (همان، کتاب دوم، آغاز فصل اول) کسب نمود. به نظر ارسطو «از جوانی به اعمال نیکو خو گرفتن» آغاز راه رفتار اخلاقی است و خو گرفتن به رفتار اخلاقی متناسب به موقعیت‌ها را با تجربه و تمرین باید در خود همراه ساخت. مثل مهارتی که نوآموزان رانندگی اتومبیل برای نیم کلاچ کسب می‌کنند. به نظر ارسطو ما شجاع می‌شویم از این طریق که با حقیر شمردن خطرها و پایداری در برابر آنها عادت می‌کنیم و هر پیشرفتی در شجاعت قابلیت ما را در استقلال از خطرها فزونی می‌بخشد. مثال دیگر این میزان و اندازه که هر کس باید به نوبه خود و تنها به توسط خود بدان دست یابد، مانند تنظیم دنده‌های دوچرخه به میزانی است که منحصرأ مربوط به همان دوچرخه است.

همگی این مهارت‌ها و تجربه‌ها و ممارست‌ها به نظریه حد وسط ارسطو می‌انجامد. این نظریه در پاسخ گفتن به این پرسش است که «چه میزان غذا برای سلامتی و چه مقدار

ورزش برای تقویت بدن سودمند است؟» پاسخ قاطعی به این پرسش نمی‌دهد. در واقع در این گونه پرسش‌ها پاسخ نهایی و قاطعی ندارد. این نظریه می‌گوید «آن میزان را برگزین که نه زیادت باشد و نقصان آید، چنان لذت بجوی که بیش از حد اعتدال نباشد تا لجام گسیخته نشوی و نه آن مقدار قناعت کن که حریص گردی» (سعدی). پس نظریه حدوسط، همان اندازه و حد را نگاه داشتن و به نوعی حفظ اعتدال و تناسب است. سخاوت حدوسط اسراف و امساک است و شجاعت میانه جبن و تهور. ارسطو در این نظریه به ارائه راه حلی برای بسیاری از خصوصیات اخلاقی مبادرت کرده است. مثلاً او علاوه بر سخاوت می‌گوید بالاتر از سخاوت، بزرگ منشی است که شاید به نوعی حدوسط «تنگ نظری» و «توانگری از نوع فضل فروشی» است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود ارسطو ارزش‌ها را مبنایی می‌نگرد و آن را متناسب با اوضاع و احوال واقعی آدمی توصیه می‌کند، به عبارت دیگر ارسطو اخلاق را از آسمان به میانه مردم می‌برد و به آنها گوشزد می‌کند که «اخلاق نوعی داد و ستد بسیار ساده است که انسان‌های واقعی متعارفی که دارای فهم عرفی‌اند در باره آن تصمیم می‌گیرند و نه «خاصان» خلوت‌نشین که سر در عالم دور و ناآلوده «مثل» دارند. ارسطو در کتاب *اخلاق نیکوماخس* به این نکته تأکید می‌کند که وی نه به انتزاعات و انهاده، از قبیل «خیر فی نفسه» بلکه به خیر روزمره‌ای علاقه‌مند است که اکثر مردم در اغلب اوقات با آن سرو کار دارند. اندیشه اساسی در پس فلسفه ارسطو این است که معنی نهایی همه اشیا را از راه تبیین غایی‌شان باید فهمید، برای ارسطو «هر چیزی رو به سوی سرنوشت کامل منحصر به فرد خود دارد. درست همان‌طور که یک چاقو کار خود را می‌کند، آدمیان نیز هنگامی دلشاد و سعادت‌مند می‌گردند که نقش خود را به خوبی ایفا کنند. این اندیشه چنان می‌نماید که گویی ما از پیش به "نرم‌افزارهایی اخلاقی" همچون عدالت، انصاف، خویشتنداری و شجاعت مجهز هستیم و وظیفه ما این است که قابلیت‌های کامل این نرم‌افزارها را شکوفا نمایم» (راینسون، ص ۴۳). ما باید بکوشیم به نحو معقولی شجاع باشیم، نه اینکه به نحو مضحکی بی پروا یا به نحو احمقانه‌ای بزدل. آن‌چنان‌که از اخلاق ارسطویی برمی‌آید از ما می‌خواهد همواره عقلایی بیندیشیم و هرگز حد وسط را از دست ندهیم.

هر چند ممکن است ارسطو ما را در باره اینکه چگونه باید خرسند و سعادتمند گردیم راهنمایی کند، اما از این راه به هیچ قاعده اخلاقی‌ای نمی‌رسیم که ما در فهم اینکه چگونه باید با دیگران ارتباط برقرار کنیم کمک کند. اما ممکن است ارسطو حق داشته باشد که بگوید اخلاق «دانش» یا مهارت کاملاً تخمینی است. اخلاق بیشتر شبیه یادگرفتن رانندگی است تا مطالعه علم فیزیک» (همان، ص ۴۴). با وجود این نمی‌توان با این گفته رابینسون که «فرد مطلوب ارسطو اساساً یک شهروند آتنی حساس، میانسال و کودن است که آرام و عاقل است از حد افراط و تفریط اجتناب می‌ورزد و می‌داند چگونه براساس تجربه رفتار کند» هم داستان بود؛ چرا که مطلوب نظر ارسطو از انسان اخلاقی که تمام اعمالش مطابق بر عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل اخلاقی شکل می‌گیرد، بلکه همدل با گمپرتس معتقد خواهیم شد که از نظر ارسطو «اگر ما بتوانیم این گونه باشیم در آن صورت از نظر روانی خرسند [و سعادتمند] خواهیم بود. در واقع ما آرام آرام به‌طور غریزی به انسان‌های اخلاقی تبدیل می‌شویم، زیرا در نزد ارسطو با انجام دادن متوالی و با ممارست و مطابق طبیعت هرکاری آن کار جزء طبیعت ثانوی ما می‌شود» (گمپرتس، ص ۱۴۷۵). می‌توان از دقت نظر و بررسی‌های موشکافانه ارسطو برداشت کرد که کمال مطلوب اخلاقی از نظر ارسطو این است که سعادت را همچون «فعالیت روحی منطبق بر عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل» (ارسطو، متافیزیک، ترجمه خراسانی، کتاب اول، فصل دهم، الف ۱۱۰۰) انجام برساند و در این کار با حکومت عقل بر اعمال نفس خود مراقب نماید و با «ممارست و عادت» (همان، کتاب دوم، فصل ششم، ب ۱۱۰۳) فضیلت‌ها را با چنان اراده‌ایی به انجام برساند که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط و زیور تمام فضایل اخلاقی (همان، کتاب چهارم، فصل ششم، الف ۱۱۰۷) را با اعتماد به قابلیت‌های خود دارا گردد.

### نتیجه

پیش از آنکه به جمع‌بندی و داوری بپردازیم اجازه دهید دو نوع داوری ارزشی را از هم تفکیک کنیم، یعنی *داوری‌های ارزشی*<sup>۱</sup> و *داوری‌های ناظر به واقع*<sup>۱</sup>. مثلاً این گفته که "راستگویی خوب است" داوری از نوع داوری ارزشی است، در مقابل، این گفته که "راستگویی معمولاً تفاهم و اعتماد متقابل را میان افراد افزایش می‌دهد" داوری از نوع

داوری ناظر به واقع است. در واقع « در تمایزها و داوری‌های ارزشی نگرش‌های موافق و مخالف بیان می‌گردد بی‌آنکه دلیلی وجود داشته باشد تا چنان قضاوت و ارزشگذاری مستقل از چنین نگرش‌هایی وجود خارجی داشته باشد. حال آنکه در ارزشگذاری ناظر به واقع نسبت خاصی که در جهان خارج و یا در نسبت و رابطه پایدار و مشخص عینی در جهان واقع وجود دارد بی‌آنکه نگرش موافق و یا مخالفی در باره آن بیان شود، مورد بررسی و دلیل قرار می‌گیرد» (کلاک و مارتین، ص ۱۷۴). بدین قرار به روشنی می‌توان دریافت که ارسطو در ارزش‌شناسی و داوری ارزش‌ها نگرش مبتنی بر داوری‌ها ناظر به واقع دارد.

هنگامی که ارسطو از طریق تشریح نظریه حد وسط به برشمردن حالات و روحیات و صفات اخلاقی مثل بزرگ منشی، تنگ نظری، توانگری از نوع فضل فروشی و مثال‌هایی از این دست می‌پردازد چنان دقیق است که آدمی را به اعجاب وامی‌دارد. این تحلیل‌ها که با موشکافی و دقت نظر بسیار و شاید تا حدی وسواس فلسفی همراه است، طوری که آدمی را شگفت‌زده می‌کند و در عین حال ما را با عمق احساسات، عواطف، نگرش‌ها و گرایش‌های ارسطو آشنا می‌کند، دست کم می‌توان گفت شناخت قابل قبولی از ترجیحات و تعلقات ارسطو به دست می‌دهد. در واقع از داوری‌های ارسطو در باره اخلاق و زیبایی‌شناسی و سایر حوزه‌ها می‌توان به بررسی و نقد انطباقی ارزش‌شناسی در فلسفه ارسطو همت گماشت و پس از اطمینان از قرائت ارائه شده می‌توان نظام ارسطویی را مورد ارزیابی و بازبینی مجدد قرار داد. به‌طور نمونه در این نوشته معلوم شد که خیر همواره فراتر از طبیعت نیست بلکه می‌توان در متن طبیعت هم حضور داشته باشد، همچنین می‌توانیم سخن از همراهی و هم‌داستانی خیر و زیبایی برای هر چیزی کرد. در آن صورت باید نمونه‌های مصداقی چنین قرائتی باید در ارزش‌شناسی به معنای خاص مثلاً در اخلاق، زیبایی‌شناسی و سایر حوزه‌ها تطبیق داشته باشد.

همچنین می‌توان تمایزی بین علت وجودی اشیا به لحاظ وجودشناسانه و علت ارزشی اشیا به لحاظ ارزش‌شناسانه قائل شد که هر دو به علت پیدایی و تکوین می‌پردازند لیکن یکی به لحاظ متافیزیکی و وجودشناسانه و دیگری به لحاظ ارزشی و ارزش‌شناسانه. از نظر وجودشناسانه علت به وجود آمدن یک شیء غایت و عامل به وجود آورنده آنها یعنی علت



غایی و علت فاعلی آن است که علت وجودی آنها خوانده می‌شود، ولی از نظر ارزش‌شناسی خیر و زیبایی یعنی علت غایی و علت صوری دلیل تکوین و پیدایش هر چیزی است.

همان‌طور که اشاره شد کمال مطلوب انسانی در نظر ارسطو کسی است که سعادت را همچون فعالیت روحی منطبق بر عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل انجام دهد و در این کار با حکومت عقل بر اعمال نفس خود مراقبت نماید و با ممارست و عادت (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، کتاب دوم، فصل اول) فضیلت‌ها را با چنان اراده‌ایی به انجام برساند که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط و زیور تمام فضایل اخلاقی را با اعتماد به قابلیت‌های خود (کتاب چهارم فصل دهم) دارا گردد و کمال مطلوب هستی برای ارسطو همان محرک نامتحرک به عنوان مبدأیی واجد حیات خاص و دارای کامل‌ترین صفات وجودی واجد سعادت ازل و ابدی است. تمامی این صفات برتر و برترین صفات است که ارسطو به نوعی از هستی اطلاق کرده که اساساً ارزش‌های برتر را با خود به همراه دارد. بنابراین کمال مطلوب هستی ارسطویی همان محرک نامتحرک است؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که در فلسفه ارسطو آنچه به ارزش نقش اول را بازی می‌کند محتوا و معنا می‌بخشد همان مفهوم غایت یا کمال است. ارسطو نه تنها در ارزش‌شناسی بلکه در روان‌شناسی و علم النفس، نفس را کمال جسم نامیده است و به خوبی درمی‌یابیم که موضوع اصلی در فلسفه ارسطویی در تمام جنبه‌های آن علت غایی است. بنابراین ارزش‌ها هم باید از این جنبه نگریسته و درک شوند. بدین ترتیب دنیای ارسطویی سلسله مراتبی از هویات است که بر اساس میزان نزدیکی به غایت و کمال در جایگاه برتری قرار دارد و هر چیزی به میزان فعلیتش از کمال برخوردار است بنابراین وجود مطلق فعلیت محض است و بیرون از نظام طبیعت قرار دارد و بر همین اساس می‌توان خدای ارسطویی را تفسیر کرد.

همان‌طور که رورتی تذکر داده است «هر مابعدالطبیعی افلاطونی است» (امید و فلسفه اجتماعی، ص ۷۹) جنبه‌های افلاطونی غایت‌گرانه تفکر ارسطو به آن ویژگی تقید را اعطا کرده است. فلسفه ارسطویی با داشتن عناصر مابعدالطبیعی همچون غایت و کمال تقوم یافته است زیرا که علل چهار گانه و موضوع غایت در تفکر ارسطویی به ارزش‌شناسی به معنای خاص او (همان‌طور که در این نوشته اشاره شد) جنبه توصیه‌گرایی و هنجاری داده

است. توجه به این موضوع می‌تواند درک مناسبی از فلسفه ارسطویی برای ما فراهم آورد. در پایان با اشاره به این موضوع که در فلسفه‌های جدید ما با تفکری روبه‌رو هستیم که در ضمن رد تمایز بین واقعیت و ارزش تمایل دارند چنین تمایزی را مابعدالطبیعه‌زدایی نمایند. در حالی که دست کم بر اساس ارزش‌شناسی ارسطو این پرسش مطرح می‌شود که آیا به‌راستی مابعدالطبیعه‌زدایی از مقوله واقعیت و ارزش امکان‌پذیر است یا خیر؟

### توضیحات

1. axiology
2. ontology
3. value science
4. epistemology
5. entity
6. thagaton

۷. منظور از پیدایی به‌معنای از پوشیدگی به در آمدن است.

8. suverain being
9. fundamentalism
10. value Judgment
11. factual judgment

### منابع

- ارسطو، *متافیزیک*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- \_\_\_\_\_، *متافیزیک*، ترجمه شرف الدین خراسانی (شرف)، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۷.
- \_\_\_\_\_، *اخلاق نیکوماخس*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- \_\_\_\_\_، *کتاب فن شعر*؛ ترجمه عبدالحسین زرین کوب، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- اکرایل، *ارسطوی فیلسوف*، ترجمه علیرضا آزادی، تهران، حکمت، ۱۳۸۰.
- برن، ژان، *ارسطو و حکمت مشاء*، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- بوخنسکی، یوزف ماری، *راه‌های تفکر فلسفی*، ترجمه پرویز ضیاء شهابی، اصفهان، نشر پرسش، ۱۳۸۰.
- پاتنم، هیلاری، *دوگانگی واقعیت و ارزش*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، اختران، ۱۳۸۵.
- جوادی آملی، عبدالله، *تحریر تمهیدالقواعد*، تهران، الزهراء، ۱۳۷۲.

- رایبسون، دیو و گریس گارت، *اخلاق (از مجموعه قدم اول)*، تهران، شیرازه، ۱۳۸۰.
- رورتی، ریچارد، *امید و فلسفه اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران، نشرنی، ۱۳۸۴.
- سعدی، مصلح‌الدین شیرازی، *کلیات سعدی*، به اهتمام و تصحیح محمدعلی فروغی، چ ۸، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- کلاک، دنیل و ریموند مارتین، *پرسیدن مهم‌تر از پاسخ دادن است*، ترجمه حمیده بحرینی و هومن پناهنده، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.
- گمپرتس، تیودور، *متفکران یونانی؛ ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی*، ج ۳، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵.
- مگی، برایان، *فلاسفه بزرگ - آشنایی با فلسفه غرب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ ۳، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۵.
- نوسباوم، مارتا کریون، *ارسطو، ترجمه عزت‌الله فولادوند*، چ ۲، تهران، طرح‌نو، ۱۳۸۰.
- وال، ژان، *بحث در مابعدالطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۰.

